

تأملی در شاخص سبک و نماد در مطالعه شواهد باستان شناختی و نقش آنها در میزان دسترسی به حوزه ادراکات گذشته

دکتر حکمت‌ا... ملّاصالحی

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

دکتر سیما یدالهی

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

از ص ۱۸۵ تا ۱۹۸

چکیده:

شکاف موضوعی (Dichotomy) از جمله معضلات جدی در مطالعات باستان شناختی است؛ معضلی که بیش و کم، همه رشته‌ها و دانش‌های انسانی و اجتماعی و تاریخی و حتی برخی از دانش‌های طبیعی نیز با آن رویارویند. لیکن این معضل در باستان‌شناسی، به ویژه باستان‌شناسی پیش از تاریخ، دشواریهای عملی و ناکامیهای معرفتی دیگری را نیز در پی داشته است. آنچه اصطلاحاً شواهد باستان شناختی اطلاق شده، یکسر صامت‌اند و محدودش و شقه شده که می‌باید باستان‌شناسانه، ساماندهی، مفصل‌بندی، پیکربندی، ترمیم، توصیف، تحلیل، تقریر، تفسیر، معناکاو، بازنمایی، بازسازی و یا باز آفرینی مفهومی و ذهنی و مجازی شوند تا بتوان از پیکر مادی آنها نوعی آگاهی و معرفت باستان شناختی با همه محدودیت‌ها و نارسائی‌هایش برکشید؛ معرفتی که چندان بی‌ربط و فارغ از انطباق نسبی با رخداد‌های گذشته نباشد. نوشتار حاضر با دامن زدن به مسئله مهم و کلیدی سبک و نماد، سعی می‌ورزد امکان یا عدم امکان دستیابی به چنین هدف و مقصدی را در پژوهش‌های باستان‌شناسی مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. بقایای باستان شناختی، هنگامی که در چارچوب روش‌شناسی اصولی و متناسب با نوع موضوعات مورد مطالعه، تحلیل و معناکاو و تفسیر بشوند این امکان وجود دارد که بتوان به وساطت آنها پلی به سوی سامانه‌های ادراکی و کنش‌های ذهنی و رفتارهای مفقود و متروک جامعه‌ها و جمعیت‌های گذشته زد. به همین دلیل نیز در نوشتار حاضر، سبک و نماد راهمچون پلی میان شواهد یا داده‌های مشهود باستان شناختی و ادراکات و رفتارهای منجمد گذشته به عنوان موضوع محوری بحث برگزیده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: بقایای باستان شناختی، سامانه‌های ادراکی، سبک، نماد، رفتار نمادین.

مقدمه:

از جمله ویژگیهای بنیادین و توانمایه‌های بشری ما در قیاس با جانوران دیگر، ارتباط چند ضلعی و به غایت پیچیده و چندگونی است که انسان می‌تواند با «هستی»، با رویدادها، واقعیتها و پدیدارهای آن، با تاریخ و هم‌نوعان خود برقرار کند. از این منظر آثار و بقایای باستان شناختی، گواه اضلاع و سطوح متفاوت رابطه‌ها، رفتارها، پیوندها، پیوستگیها، کنش‌های ذهنی، فعالیت‌های فکری و ذوقی جامعه‌ها و جمعیت‌های مفقود و

متروک و منقرض گذشته با «هستی»، با جهان و حوادثی که در پیرامون انسانها اتفاق افتاده، هستند. اساساً فرهنگ و تاریخ با کنشهای خلاق آدمی، گشوده و افتتاح می‌شود و با کنش‌های او نیز استمرار می‌یابد و ره می‌سپارد. زبان آدمی، اعم از گفتاری و نوشتاری را می‌توان از زنده‌ترین و تأثیرگذارترین کنش‌های خلاق قوای ادراکی بشر و شیوه‌ی نوع رابطه‌ی او با دیگری دانست. این توانمایه‌ی عظیم وجودی، مبین احساس، سطح آگاهی، اندیشه و رویارویی آدمی با «چیزها» نیز هست. دست باستان‌شناسی در مقایسه با رشته‌ها و دانش‌های روان و رفتار و ادراکات زنده و جاری، به میزان زیاد از موهبت زبان - چونان موضوع و واقعیت زنده، روشن و گویا - کوتاه است. همانگونه که یادآور شدیم زبان به رغم همه‌ی غنا، شفافیّت و سرزندگی موجود در آن، لزوماً تنها و یگانه شیوه‌ی ارتباط انسان با جهان و دیگری نیست. بشر از توانمایه‌ی وجودی شگفت‌انگیز در موفق به گشودن مجاری ارتباط با خویش، دیگری و جهان است. فرهنگ مادی با همه‌ی تنوع، تکثر و رنگارنگی‌اش، مصداق و مؤید چنین واقعیتی است.

از این منظر، یک محوطه‌ی باستان‌شناختی با همه‌ی محتویاتش چونان متنی است که به زبانی ناشناخته و خاموش درآمده است. کار مهم و سرگیجه‌آور باستان‌شناس، شناسایی و کاوش و کشف و رمز‌گشایی و سپس تفسیر و معنا‌کاوی و تفسیر این زبان ناشناخته و خاموش و مادی و مخدوش است. رمز‌گشایی این متنها و ماده‌های خاموش و تفسیر و تاویلشان به عاملان و فاعلان واقعیتها و رخداد‌های مدفون گذشته به یقین بسیار دشوار و بغرنج‌تر از آن است که به تصور آید، لیکن با همه‌ی دشواری‌ها و موانع برسر راه وقتی عزم کشف و نگارش رخداد‌های گذشته را به طریق باستان‌شناسانه در نظر داریم ورود به منطقه‌ها و نایافته‌های باستان‌شناختی حتی مجازاً و مفهوماً امری اجتناب‌ناپذیر است. ممکن است در فرهنگهای گذشته، سامانه‌های نشانه‌ای ساده‌ای وجود داشته که همانند امروزه به طریق تقابل (Contrast) و ارتباط (Relationship) به وجود می‌آمده و عمل می‌کرده‌اند. اگر این فرض را بپذیریم که چنین بوده، می‌توان گفت: شواهدی از روابط جایگزین و ترکیبی در محوطه‌های اولیه وجود داشته است. (Botscharow, 1989, p. 50) که به این طریق امکان رمز‌گشایی، تفسیر شواهد و تاویل راه تاویل را به روی باستان‌شناس می‌گشاید.

به هر رو هر نوع رابطه‌ای را که به وساطت بقایای باستان‌شناختی بشود تشخیص داد، تمایل به تفسیر آن به کمک زبان زنده و جاری روز و کاربستها و داربستهای زبانی اجتناب‌ناپذیر است؛ در واقع، این جنبه دیگر درگیر شدن باستان‌شناس با زبان در مطالعات باستان‌شناختی است. تفسیر نیز در باستان‌شناسی بیش از آنکه متکی بر روشهای استقرایی و قیاسی باشد مبتنی بر تمثیل (analogy) است. به این معنا که با مشاهده برخی زمینه‌های مشابه می‌توان زمینه‌ها و موارد مشابه دیگر را گمان زد. انگشت تأکیدی که نیکلاس و کرامر بر این نکته مهم نهاده‌اند قابل درک و پذیرفتنی است (Nicholas and Kramer, 2001, p. 1). این روش در میان حوزه‌های علمی ما به ویژه در عرصه فقه و فقهت کاربرد بسیار داشته است.

اما چگونه می‌توان دست به تفسیری باستان‌شناسانه بر پایه‌ی عینیت (objectivity) و امر واقع (fact) زد؟ در حالیکه می‌دانیم امر واقع در باستان‌شناسی فی‌نفسه مفقود است و تنها ما با شکلی از واقعیت البته نه واقعیت واقعی (factual fact) لکن نما و نمودی از امر واقع یا واقع‌نماها (quasi facts) که اصطلاحاً بقایا و شواهد باستان‌شناختی و فرهنگ مادی و آثار و اجسام و اجساد و اقلام اطلاق می‌شوند، رویارو و درگیر هستیم. این شبه واقعیتها و یا واقع‌نماهای مورد مشاهده و مطالعه باستان‌شناسان برای آنکه درست تفسیر، معنا‌کاوی و رمز‌گشایی شوند عیارها، شاخص‌ها و روشهای متناسب با خود را می‌طلبند.

وقتی پرسشها دقیق طرح و عیارها و شاخص‌ها نیز درست گزیده و روشها و راهکارها نیز درست به خدمت گرفته شوند. گام بعدی، ورود به عرصه مشاهده دقیق و درست شواهد مادی با همه کاستیها و نارساییهای تجربی و معرفتی‌شان است که می‌بایست مورد توجه و امعان نظر قرارگیرد. در مرحله تفسیر و معناکاو و رمزگشایی شواهد، وسعت آگاهی و استفاده درست ما از عیارها و شاخص‌ها و روشهاست که می‌تواند نقش مؤثر و یا حتی تعیین کننده در میدان عمل ایفا کند.

راه یا طریق دیگری که برای افزایش میزان عینیت در باستان‌شناسی پیشنهاد شده، کاربرد روندهای جهان شمول ادراک در انسان و نیت‌ها، هدفها و مقصدهای مقدم بر رفتار انسان است تا از این طریق بتوان به خطوط راهنما و قرمز تفسیر باستان‌شناسانه دست - یافت. (Wiessner, 1989, p. 56) البته این بدان معنی نیست که شاخص‌های جهان شمول در رفتار انسان، کاربرد کمی در تفسیر باستان‌شناسانه دارند، بلکه حاکی از آن است که این شاخص‌ها می‌باید در سطوح تحلیلی کلی‌تری به کار گرفته شوند، تا خطوط راهنما و قرمز شکل گیرند. شاخص‌های فرهنگی جهان شمول زیادی در جوامع بشری تشخیص داده شده که در این میان به وابستگی‌های میهنی یا میهن دوستی و وجود معیارهایی برای مالکیت و رعایت مقررات به منظور صیانت از مالکیت، و تمایل مردم به رتبه‌بندی خود و دیگران برحسب توانمندیهای اجتماعی و جسمانی همگام با آنها، و به طور کلی فرآیند کنش‌های ادراکی بشر که طی زمان تطوّر و تحوّل می‌پذیرند و در الگوهای مشترک ادراکی و سامانه‌های ارتباطی باز نموده و بیان می‌شوند، می‌توان اشاره کرد. شاخص‌های مشترک، مانند اصول بالنسبه کلی، شکل‌های متنوعی هستند که از جامعه‌ای به جامعه دیگر قابل تغییر و مشاهده هستند. به دیگر سخن آنها در عین تنوع، تکثر، تلون و تغیر از وجوه اشتراک و قاعده‌ها و قالب‌ها و اصول کلی نیز تبعیت می‌کنند. این طور نیست که در لایه‌های درونی‌تر آنها، بنیان‌های مشترک یا قاعده و قالبی وجود ندارد. اما دو فرآیند مهم در حوزه ادراک، تحت عناوین نماد یا رفتار نمادین و سبک وجود دارد که می‌توانند از مهمترین حلقه‌های ارتباط و پل‌های عبور میان ما و دریافت‌های عاملان و فاعلان گذشته باشند که در ادامه همین بحث درباره آنها سخن گفته می‌شود. بحث را درباره شاخص و جایگاه سبک به مثابه پل عبور به منطقه‌های نامرئی تر موضوعات باستان‌شناختی، یعنی کنش‌های ادراکی و مدرکات مفقود گذشته پی می‌گیریم.

تأملی در شاخص سبک:

هر دو واژه سبک و نماد، گرانبار از معانی ذوقی و ادبی و عرفی است و سخت رایج و متداول در میان خاص و عام. باستان‌شناسان، هر دو مفهوم پایه را از دانش‌های دیگر به ویژه هنر و ادبیات و معماری وام ستانده‌اند. ضرورت دارد به این نکته نیز توجه شود که هر دو مفهوم به ویژه مفهوم سبک (style) پژوهشگران بسیاری را به دام خطا و مغالطه افکنده است. بر سر تعریفشان نیز همیشه اجماع و اتفاق نظر میان پژوهشگران وجود نداشته است. در طرح مسئله و بحث سبک و نماد، همواره این خطر وجود دارد که خواننده، چیزی غیر از آنچه مورد نظر نگارنده بوده، برداشت کرده و بفهمد (Chase, 2003). یک تعریف ساده و نسبتاً شفاف پیشنهاد شده درباره سبک می‌گوید: الگو یا مجموعه‌ای از الگوهایی است که شکل‌ها را که به این یا آن طریق به گروهی از مردم با ویژگی‌های مشترک قومی و تاریخی مرتبط می‌شوند، معین و مشخص می‌کند (Ibid, P.25). سبک به طور کلی طی دو سازوکار با یک گروه مفروض از مردم پیوند می‌پذیرد و مرتبط می‌شود؛ نکته‌ای که ذیلاً به آن اشاره می‌کنیم:

۱- سبک، ممکن است حاوی اطلاعاتی در مورد هویت قومی یا شخصی باشد. در چنین حالتی، مردم و پیام، به طور طبیعی با هم ارتباط دارند؛ سبک نیز به خودی خود ماهیتی نمادین داشته و معنایی که حامل آن است منبعث از قراردادهای وضع شده و اعتباری است (Ibid, 26).

۲- سبک، ممکن است حاصل و نتیجه انتساب آگاهانه یا ناآگاهانه به استانداردها و معیارها و قراردادهای گروهی باشد (Ibid, p. 26). در همین رابطه، بایرز (Byers) کوشیده چیزهایی را که گنگ و نامفهوم هستند ابهام زدایی کرده و آنها را به شکل صریح و شفاف در آورد. او بر این باور است که استانداردها دارای ماهیتی فرهنگی هستند. به دیگر سخن، آنها سرشتی فرهنگی داشته و بنیادشان در همین نمادورزی فرهنگی آنها نهاده و نهفته است.

فرآیند کنش‌های ادراکی که پیدایش سبک را به دنبال می‌آورد در روان‌شناسی اجتماعی تعریف شده است. این کنش‌های ادراکی، شالوده رفتاری برای تشخیص سبک‌ها در فرهنگ مادی هستند. از طریق مقایسه نیز می‌توان دست به تفسیر آنها زد و در ادامه راه، خطوط راهنما و قرمز را در تفسیر دست ساخته‌ها برپایه سبکشان تشخیص داد (Wiessner, 1989, p.56). در روان‌شناسی اجتماعی متون زیادی درباره این موضوع وجود دارد همینطور در زمینه نیاز آدمی به خلق و بنای تصویری از خود به طریق مقایسه‌های اجتماعی آن قدر شواهد فراوان است که بسیاری از پژوهشگران چنین شیوه‌ای را اساساً یک فرایند مهم ادراکی بشر دانسته و پذیرفته‌اند (Lemaine, 1974; Tajfel, 1978; 1982; Turner, 1975).

در واقع، مردم با مقایسه خود با افراد مشابه خود، دست به ارزیابی شاخصه‌ها و قابلیت‌هایشان در برابر افراد حاضر در محیط اطراف می‌زنند. این عمل با انگیزه بسط و گسترش دادن تصویر خود و تلاش برای ارائه مثبت آن به دیگران انجام می‌گیرد ... اگرچه به نظر می‌رسد که تشخیص از طریق مقایسه، یک فرایند ادراکی مهم در انسان است، لیکن محتوای هویت و ابعاد منتخب آن برای مقایسه، بستگی تام به موقعیت فرهنگی و اوضاع تاریخی دارد (wetherell, 1982) (Fromkin, 1972; Lemaine, et al., 1978).

کوتاه سخن آنکه سبک، یکی از چندین ابزار ارتباطی است که آدمیان به وساطت آن می‌توانند هویت‌های شخصی و اجتماعی خود را در برابر دیگران به نمایش بگذارند. حال خواه چنین عملی در جهت برجسته کردن یک تصویر بوده باشد، خواه در جهت پوشاندن وجهی از هویت یا سؤال کردن درباره هویت یک شخص. سازوکارهایی که سبب به وجود آمدن و شکل‌گیری تغییرات و پیشرفت‌های سبکی می‌شوند خصلت اجتماعی دارند. گفتن این نکته که سبک، عمدتاً با برجسته ساختن وجوهی از هویت نسبی سروکار دارد، شاید کوتاه نظرانه باشد اما باید به خاطر داشت که دیگر اشکال رفتار غیرزبانی مانند بیان صوری (Formal Expression) و رفتار مکانی (Spatial behavior) نیز تقریباً به صورت انحصاری در خدمت برقراری روابط متعلق به هویت نسبی هستند.

روان‌شناسان این کنش‌ها و فرایندهای ادراکی را شالوده‌ها و زمینه‌های رفتاری تشخیص داده‌اند. این شالوده‌های رفتاری در تشخیص سبکها در فرهنگ مادی قابل مقایسه بوده و از طریق همین مقایسه است که می‌توان خطوط راهنما و قرمز را در تفسیرهای باستان‌شناسی مشخص کرد. در ادامه گفتار، درباره این موضوع به تفصیل سخن گفته می‌شود (Wiessner, 1989, p.56).

هر دو جنبه شخصی و اجتماعی هویت، نقش تعیین کننده در شکل‌گیری تصویر انسان از خود دارند. چرا که مردم به تنهایی نمی‌توانند در غیاب هویت اجتماعی و فارغ از عضویت در یک یا چند گروه، دست به

تصویرسازی از خود بزیند (Tajrf 1982). از طرف دیگر، هویت شخصی نیز در تصویرسازی انسانها از خویش جایگاه ویژه خود را داشته و به همان اندازه مهم است که جنبه اجتماعی مسئله. به ویژه در موقعیت‌هایی که مسئله انطباق حاد با گروه در میان است، فرد، سعی می‌ورزد با افراد مشابه دیگر، متفاوت ظاهر شده و با هویتی غیر از آنچه دیگری هست، هویت و شخصیت فرد را با خصلت‌ها و صفت‌های فردی و یا به مفهوم دقیق‌تر شخصیتی خاص بیان و ابراز کند.

جستاری در دلالت‌های شاخص باستان‌شناختی سبک

وقتی سبک را چونان ابزار ارتباطی در فرایند کنشهای مهم ادراکی آدمی در تشخیص هویت خود و دیگری در مقام مقایسه می‌پذیریم سؤال اصلی که در اینجا مطرح می‌شود این است که دلالت‌ها و مصادیق آن در عرصه مطالعات و مشاهدات شواهد باستان‌شناختی چه و چگونه است؟ برای مثال آیا وجود «سبک» و نوعی کنش و توانمایی نمادورزی در دست ساخته‌های تراشه‌های سنگی را می‌توان به عنوان نخستین کاربرد نماد توسط نیاکان کهن انسان پذیرفت؟ (Chase, 2003, p. 25) مشاهده سبک از این منظر چه نوع اطلاعاتی را در اختیار می‌نهد؟ در پاسخ می‌توان گفت: نخست آنکه این دیدگاه یک شالوده رفتاری را به دست می‌دهد که برای مشاهده جنبه‌های مختلف سبک در همه فرهنگها کاربرد دارد. در سالهای اخیر با این فرض که سبک می‌تواند محمل چندین نوع متفاوت رفتار باشد کوششهایی به عمل آمده تا جنبه‌ها یا انواع متفاوت آن تعریف شود (wiesner, 1983; 1985; Sacket, 1982; 1985; 1986).

با وجود این اگر برای سبک فقط یک شالوده یا زمینه رفتاری قائل شویم، در آن صورت تلاشهایمان درباره جنبه‌های متفاوت آن می‌بایست در طرح پرسشنامه به طور خاص به شرایط و مقتضیات مرتبط با مقایسه سبکی و اجتماعی متمرکز شود؛ شرایطی که بیش و پیش از آنکه به طبقه‌بندی سبک برحسب کیفیت‌ها بپردازد، مشاهدات ما را به سوی کاربردهای مختلف کمی و کیفی سبک برای برقراری ارتباط معطوف می‌دارد. یک سبک، ممکن است هم در بیان مسائل دنیوی کاربرد داشته باشد و هم در امور آئینی؛ همانند آنچه Munn در وال‌پیری (warlpiri) استرالیا مشاهده کرده است (Layton, 1989, p. 9). در تشخیص و تعریف سبک در بقایای باستان‌شناختی برای تفکیک و طبقه‌بندی رفتارها و اشیاء فرهنگی از یکدیگر یا بالعکس، باید تغییرات اساسی و آشکار را مدنظر قرار داد نه تغییرات اندک و تاریخی را. برای مثال، یک مجسمه اسب اگر در طی پانصد سال به تدریج تغییر کند تا آنجا که بتوان میان هر دو لحظه تاریخی متوالی آن ارتباط برقرار کرد و وقفه‌ای را در آن نیافت، حتی اگر پس از پانصد سال، آن مجسمه تفاوت بسیاری با صورت نخستین خود پذیرفته باشد، باز در چنین حالتی این مجسمه را می‌توان به لحاظ سبکی در یک دسته قرارداد. شواهد باستان‌شناختی با همه تغییر صورت و سیرتی که طی زمان می‌پذیرند، هیچ‌گاه از ذاتشان به در نمی‌شوند، باستان‌شناسان نیز همواره انگشت تأکید خود را بر همین ذات مشترک نهاده‌اند.

تأملی در نماد، اندیشه و رفتار نمادین:

چنانکه در پیش نیز یادآور شدیم سمبل (Symbol)، یک واژه مرکب هلنی است. معنای لفظی هلنی آن به هم نهادن و درهم ادغام کردن است. گمان می‌رود واژه سمبل کردن در فارسی نیز از همین کلمه هلنی گرفته شده باشد. درباره این واژه هلنی به حجم یک مثنوی می‌توان نوشت و تعریف و تفسیر ارائه داد. سمبل را به زبان

فارسی به حسب معانی گوناگون آن به نشان، نشانه، کنایه، اشاره، رمز، نمودگار، نماد، مظهر، جلوه، تمثیل و غیره می‌توان برگرداند. با این وجود، مشکل مفهومی همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. اساساً «نماد» و «نمادگرایی» (symbolism) از آن دست اصطلاحاتی هستند که می‌توانند سبب سردرگمی بسیار شوند. از مفهوم سمبل یا نماد یا رمز - که اینها نیز همیشه اشتراک معانی ندارند - وصف‌ها و تعریف‌ها و تعبیر متفاوتی پیشنهاد شده است. چنانچه پیشتر نیز اشاره شد از جمله تعبیر و تعاریف پایه‌ای که از نماد یا رمز پیشنهاد شده چنین است: «علامتی که نماینده چیز دیگری است» یعنی چیزی که به خدمت فراخوانده شده تا چیز دیگری را بیان کند و پیامی را برساند. تعریف‌ها و تعبیرهای متعددی نیز در این باره وجود دارد؛ مثلاً، نماد، چیزی است که معنای آن به وساطت قرارداد اختیاری مشخص شده است. این تعریف از نماد، ریشه در تعریف پیرز (Peirce, 1931; 1960) فیلسوف آمریکایی بنیان‌گذار نشانه‌شناسی به مفهوم مدرن آن از نماد دارد که آن را یک علامت ارجاعی می‌داند. اما بایرز (Byers, 1996) کار یا فعل و عملی را که بر شانه نماد در فرهنگ نهاد شده فراتر از چنین تعریفی می‌داند. (به این نکته نیز ضرورت دارد توجه شود که میان نماد و نشانه و علامت، تفاوت وجود دارد.) تعریف دیگری که از نماد یا سمبل ارائه شده از موریس والنسی است:

«چیزی که مظهر و نشان چیز دیگری است و از این طریق به آن معنا می‌بخشد و آن را بیان می‌کند». ارتباطات نمادین، ممکن است گاه همانند یک مقدار ناشناخته در ریاضی که به وسیله x بیان می‌شود موقتی و گذرا باشد و یا گاه ممکن است در میان سنتها نفوذ کند و پایدار باشد (Valency, 1829, p. 166). در حقیقت، سمبل به مجموعه‌ای از علامت‌ها و ایماها اطلاق می‌شود که جانشین صورتهای عینی شوند تا مفاهیم پیچیده ذهنی را هر چه واضح‌تر و خلاصه‌تر القاء کنند.

بار دیگر یادآوری می‌کنیم که «نماد» و «نمادگرایی» (symbolism) از آن دست مفاهیمی هستند که می‌توانند مسبب سردرگمی بسیار شوند. استنباط و طرز تلقی‌های متفاوتی از مفهوم هلنی تبار سمبل یا نماد و رمز وجود دارد. از جمله تعبیر و تعاریف پایه‌ای که از نماد یا رمز پیشنهاد شده چنین است: «علامتی که نماینده چیز دیگری است». تفسیرهای فراوانی نیز در این باره وجود دارد (Warburton, 2003, p. 38). منطقی است که تصور کنیم در گذشته‌های کمابیش دور، جوامعی می‌زیستند که فاقد هزاران نمادی بوده‌اند که زندگی امروزی ما را فرا گرفته‌اند. چنین تحولی آیا حاصل یک تغییر زیست‌شناختی و ظهور یک گونه جدید از انسان است یا نتیجه و نمایی از یک فرایند طولانی؟... (Errico, 2003, p. 7).

نمادها بر دریافته‌ها و مدرکات ما دلالت دارند. آنها مجموعه‌های ادراکی و دریافتی ما از محیط اطراف هستند که بر محور مقوله‌های بنیادین (Essential Categories) و اندیشه و عمل ما تجمع می‌کنند. این مقوله‌های بنیادین با تجربیات ما سخت در می‌تنند و نقش شکل دهنده داشته و معرف آنها نیز هستند. در مقایسه با نمادها، دریافته‌ها و مدرکات و جهان‌بینی‌های ما بر حسب سامانه‌های فرهنگی معین سنجیده می‌شوند، لذا می‌توانند به عنوان ابزار تجزیه و تحلیل‌های ما عمل کنند (Bhattacharya, 1989, pp. 16-17). البته به باور باتاچاریا.

حاصل تفکر نمادین، نماد است نه علامت. نماد، یک علامت نمایشی چند صوتی است که از نظر معنایی مبهم است. نماد کارکردی شعرگونه دارد، خودانگیز است و از ظرفیت الگودهی بالایی برخوردار است. یک نماد، مستقیماً بر دریافته‌های حسی دلالت دارد و موجب حالات هیجانی و تحریکی نیز در انسان می‌شود و به همین دلیل با مرجع اولیّه یکسان درک می‌شود. نمادهای پایه در یک سامانه نمادین که مستقیماً بر مهمترین ارزشهای یک فرهنگ دلالت دارند، در واقع، شواهد مادی از «حافظه» یک سامانه اجتماعی - فرهنگی هستند

(Warburton, 2003, p. 38).

به هر حال، شاخص کلیدی برای همه نمادگرایی‌ها آن است که معنای نماد به وساطت یک قرارداد اختیاری که خود فرآورده عوامل اجتماعی بسیار است تعیین می‌شود، اما این تعریف درباره رؤیاهای ما نمی‌تواند مصداق داشته باشد. رؤیاهای قراردادهای اختیاری و منجمد نیستند؛ سیال و یکسر خودجوش بوده و همواره سر از لایه‌های زیرین و نهان‌تر تجربیات ما برکشیده‌اند. جنبه‌های اجتماعی و روان‌شناختی نیز همه اضلاع و ابعاد آن را بیان نمی‌کنند.

البته به باور مرلین دونالد (Donald, 1991) که یک روان‌شناس است، کاربرد و پیشرفت درازنمایی‌های نمادین و به طور کلی کاربرد نماد به شکل‌های مختلف «محفظة نمادین بیرونی» (external symbolic storage) است؛ او تکامل ادراکی انسان را طی سه مرحله تغییراتی، قابل تشریح می‌داند که مرحله دوم، شامل امکانات زبانی موجود در جوامع معاصر و متأخر است. مرحله سوم به زعم او مرحله فرهنگ نظری نام دارد که به محفظه نمادین بیرونی، به ویژه کتابت و نوشتار، وابسته است. رنفروملهم از پوپر میان مراحل دو و سه، یک مرحله دیگر را با عنوان «فرهنگ آثار» (یا مواد) نمادین مطرح می‌کند. او این مرحله را مهم و مرتبط با دست ساخته‌های نمادین یا نمادهای مادی می‌داند.

کاربرد فرهنگ مادی به عنوان رسانه‌ای جهت بازنمایی نمادین، بسیار پیچیده‌تر از آن است که اغلب تصور شده است. شاید برای ما ساده‌تر آن باشد که معنای سامانه‌های بازنمایی نمادین را با وساطت زبان توصیف کنیم؛ چراکه با زبان آشنا تر هستیم. وقتی صحبت می‌کنیم، در واقع، صوتی را ادا می‌کنیم که لغت نام دارند و هر یک، نماینده یک فکر هستند یا دلالت بر یک فکر یا شیء دارند. اما زبان (و هر سامانه دیگری) صرفاً مشتمل بر اجزای خود، یعنی مجموعه‌ای از لغات نیست بلکه بسیار فراتر از آن است؛ مثلاً، معنی یک جمله بیشتر و پیچیده‌تر از جمع معانی لغات تشکیل‌دهنده آن جمله است. میان لغات یک جمله روابطی وجود دارد که تعیین‌کننده معنای نهایی جمله نیز هست.

قوای ادراکی، ذهن و مغز انسان که توانایی بازنمایی‌های نمادین را دارد (و این توانایی، شالوده زبان را شکل می‌دهد) نیز در مورد دیگر رسانه‌ها، مثلاً فرهنگ مادی از همین توانمیه و قاعده بازنمایی و نمادورزی بهره می‌گیرد. اما از آنجا که انسانها و ذهن و مغز آنها همراه با زبان، تکامل یافته‌اند، هیچ نظریه پیشنهادی وجود ندارد که ادعا کند کاربرد فرهنگ مادی به عنوان یک رسانه در بازنمایی نمادین بخشی از این تکامل مشترک بوده است. به نظر می‌رسد کاربرد قواعد و قوالب بازنمایی در مورد فرهنگ مادی، منبعت از پیچیده‌تر شدن فعالیت‌های ادراکی و بسط قوای ذهنی‌ای بوده باشد که این نیز خود بخشی از توانایی زبان انسان، فرایند تکامل خود را پیموده است. هنگامی که انسانها به یک زبان کامل و نوین دست یافتند، به صورت بالقوه توانستند دست به تولید سامانه‌های بازنمایی نمادین در دیگر رسانه‌ها، به خصوص فرهنگ مادی، بزنند. اما این توانایی بالقوه می‌بایست توسعه یابد تا فعالیت بپذیرد. در فعالیت‌ها و بازنمایی‌های پارینه سنگی فوقانی، ما شاهد نخستین منابع به شکل بازنمایی‌های نمادین هستیم، درست مثل اولین کلماتی که یک کودک یاد می‌گیرد و به کار می‌برد. چندین هزار سال بعد، یعنی در اواخر فرا پارینه سنگی و آغاز نوسنگی در جنوب غرب آسیا، شاهد فرهنگ لغات غنی تری از بازنمایی‌های نمادین هستیم. همانگونه که استیون میتن (Mithen, 1998, 99) اشاره می‌کند این رخداد تصادفی نیست

که نخستین کار بازنمایی نمادین موجودات نیمه حیوان - نیمه انسان، موجودات غیرطبیعی یا فوق طبیعی و امثال آن را شامل می‌شود. با ظهور آنچه که میتن آن را «سیالیت ادراکی» (Cognitive Fluidity) می‌نامد، ذهن بشر برای اولین بار از قدرت تلفیق حوزه‌های مختلف تجربه به یکدیگر برخورددار شد و توانست به صورت تمثیلی (Analogy) فکر کند و افکار مبهم را بر حسب استعارات منظم کند. فقط هنگامی که انسانها از توانایی برگرداندن و ترجمه اندیشه‌های انتزاعی خود توسط زبان برخورددار شدند، به این امر پی‌بردند که رسانه‌های دیگری نیز وجود دارد که به وساطت آنها می‌توان افکار و اندیشه‌هایی را که بازنمایی نمادین فرهنگ مادی را شامل می‌شوند تنظیم، و بیان کرد.

تأملی در شاخص سبک و نماد در بقایا و شواهد باستان‌شناختی:

فرهنگ، چه مادی و چه غیرمادی، دارای دو حوزه متمایز است؛ یکی فنی - منفعتی (Technical Utilitarian) و دیگری نمادین. هر دو حوزه از سه لایه متفاوت بنیادی (Ontologic) برخوردار هستند. تمایز میان این دو حوزه از فرهنگ، مبتنی بر تشخیص دو گونه از فعالیت‌های انسان به فعالیت‌های ساده فنی - منفعتی و فعالیت‌هایی که نیاز به تفسیر دارد، است (Kobylnski, 1989, pp.124).

بقایای کشف شده در کاوشها و بررسی‌های باستان‌شناختی نیز معمولاً به دو گروه عمده تفکیک پذیرند:

الف) بقایایی که دلالت‌های معنایی و نمادین خود را کاملاً یا تا حد زیادی حفظ کرده‌اند.

ب) بقایایی که فاقد ویژگی‌های معنایی و نمادشناختی زمان ساخت و کاربری خود بوده‌اند. این نکته برای پژوهش‌های معنی‌شناختی و نمادشناختی در مورد بقایای فرامعیشتی^۱ محوطه‌ها حائز اهمیت فراوان است. مثلاً یک جام ساخته شده از طلا پس از گذشت نه سده‌ها، که هزاره‌ها می‌تواند خواص ظاهری و فیزیکی خود را حفظ کرده باشد، اما تکه‌ای از گچ نقاشی شده که از دیواری فرو افتاده و به مرور زمان بر اثر تغییرات طبیعی و فرهنگی از مکان و محل فعالیت واقعی خود، دور افتاده، طبیعی است که دیگر آن نشان و جایگاه اولی‌های را که زمانی بخشی از یک قصر یا معبد بوده، به همراه ندارد.

همانگونه که در پیش یادآور شدیم بقایای فرامعیشتی را از منظری دیگر می‌توان به دو دسته متفاوت

تفکیک کرد:

۱- برای رفتار انسان و بقایای مادی آن در باستان‌شناسی، تاکنون ویژگیها و طبقه‌بندیهای مختلفی صورت گرفته که ذکر آنها در حوصله این متن نیست. اما یکی از ملموس‌ترین و تحلیلی‌ترین تفکیک‌ها در این مورد (مخصوصاً برای قبل از دوران شکل‌گیری جوامع پیچیده)، تقسیم رفتار و بقایای مادی انسان، به دو زیر مجموعه رفتارها و بقایای معیشتی و فرامعیشتی می‌باشد. رفتارها و بقایای معیشتی، همانطور که از نام آن پیداست، به مجموعه رفتارها و بقایایی از انسان اطلاق می‌شود که آشکارا و مستقیماً به امر معیشت انسان مربوط می‌شوند. شکارگری و دست ساخته‌های مرتبط با آن، بیشتر ابزارهای سنگی و عملیاتی که به کمک آنها انجام می‌گرفته، کشاورزی و لوازم ضروری برای انجام آن و... از جمله این رفتارها و بقایای مادی آنها هستند. اما در مقابل، رفتارها و بقایایی وجود دارند که تشخیص ارتباط آنها با امر معیشت انسان، برای ما مشکل است و با این ارتباط، مستقیم و واضح نیست. یک تبر دستی در بافت متعلق به خود به همراه آثار استخوانی انسان و حیوان و نیز پس از انجام آزمایشات لازم بر روی آن، به آسانی یک ابزار معیشتی و مرتبط با رفتار معیشتی محسوب می‌شود، اما حضور مثلاً یک لکه رنگ آخری بر روی همین سنگ یا روی جسد انسان را نمی‌توان به سادگی در چارچوب رفتارهای معیشتی گنجانید. یک ابزار ساده ماهیگیری از جنس استخوان، احتمالاً فقط کاربرد معیشتی دارد ولی انجام عملیات اضافه در ساخت این وسیله، مثلاً حکاکی هر چند ساده، آن را واجد هر دو خصلت معیشتی و فرامعیشتی خواهد نمود. ساخت همین ابزار از یک جنس غیر کارکردی مثل گچ، آن را به یک شیء صرفاً فرامعیشتی بدل می‌کند. مقوله‌هایی نظیر هنر و آیین، تنگ‌تر و تخصصی‌تر از آن هستند که بتوان چنین رفتارها و بقایایی را در آنها جای داد. در واقع، هنر و آیین را می‌توان زیر مجموعه‌ای از رفتارهای فرامعیشتی محسوب کرد؛ یعنی هر هنر و آیینی در چارچوب امور فرامعیشتی قابل مطالعه می‌باشد ولی عکس آن صادق نیست و فقط برخی از امور و بقایای فرامعیشتی در حوزه هنر و آیین قرار می‌گیرند. پذیرش این تعریف، باستان‌شناسان را در امر مطالعه و تجزیه و تحلیل بقایای مادی رفتار انسان، به خصوص انسان پیش از تاریخ، یاری می‌دهد؛ بی‌آنکه در تله‌هایی نظیر هنر و آیین به دام افتند.

الف - بقایایی که تکرار می‌شوند و می‌توان در میان آنها روابط منظمی یافت؛ ب - بقایایی که فاقد چنین ویژگی هستند؛ دسته نخست را می‌توان در بحث‌های نمادشناسانه مورد مطالعه قرار داد اما بقایای دسته دوم که تقریباً منفرد هستند، به پژوهش ویژه و صرف وقت بیشتری نیاز دارند.

وجود سبک و نماد در بقایای باستان‌شناختی از جمله ابزارهای پژوهشگران و باستان‌شناسان برای نزدیک شدن به جهان ذهنی مردمان گذشته است چرا که مصنوعات فرهنگی که مردم می‌سازند و استفاده می‌کنند و کارهایی که انجام می‌دهند یک قاعده و مبنای کلی برای درک نحوه تفکر و نوع دیدگاه آنها نسبت به جهان اطراف است. مردمان و فرهنگها ناپدید می‌شوند ولی فرهنگهای مادی آنها اغلب در بقایای باستان‌شناختی، باقی مانده و از آنها برای بازسازی گذشته می‌توان استفاده کرد. (Anees kassam and Gemetchu Megersa, 1989, p. 23) تقریباً همه بقایای باستان‌شناختی به طور اعم و اکثر دست‌ساخته‌های پیش از تاریخ، به طور خاص، بالقوه قادر هستند ما را کمابیش با بخشی از حوزه ادراکات انسانهای گذشته آشنا کنند. هرچند که ورود به این منطقه‌های نامرئی و دسترسی به بوده‌های مفقود و یا اصولاً تحقق چنین هدفی، دشوار و در موارد بسیار، ناممکن نیز است. در بسیاری از این دست ساخته‌ها و کارهای انجام شده روی آنها می‌توان حضور سبک یا نماد، یا هر دو، را مشاهده کرد. سبک و نماد هر دو نمودهای عینی از فرآیندهای ادراکی هستند که می‌توان گمان زد دست‌کم از ۴۰ هزاره پیش بنا به شواهد باستان‌شناختی در میان جامعه‌ها و جمعیت‌های بشری پیش از تاریخ وجود داشته است.

تأملی در شاخص نماد و نقش آن در تفسیرهای باستان‌شناختی:

بقایای فرامیشتی را نیز به گونه‌ای می‌توان به دو دسته متفاوت از هم تفکیک کرد:

الف - بقایایی که تکرار شونده هستند و می‌توان در میان آنها روابط منظمی یافت

ب - بقایایی که فاقد چنین خصلتی هستند.

دسته نخست را می‌توان در بحث‌های نمادشناسانه مورد مطالعه قرار داد اما بقایای دسته دوم که تقریباً منفرد هستند، به مطالعه ویژه و صرف وقت بیشتری نیاز دارند.

در میان دانشمندان، یک توافق کلی وجود دارد مبنی بر اینکه در حدود ۳۵-۴۰ هزار سال قبل، انسانهای عصر پارینه‌سنگی فوقانی، از طریق فرهنگ مادی به ابراز رفتار نمادین می‌پرداختند. از نوسنگی به بعد به میزان و گوناگونی دست‌ساخته‌های موسوم به نمادین افزوده شد اما برای قبل از پارینه‌سنگی فوقانی، مدارک متقن کمتری برای کاربرد نماد به دست آمده است. پس از این توافق کلی و حرکت به سوی آغاز رفتار نمادین، تعیین دست‌ساخته‌های نمادین در بقایای باستان‌شناختی بسیار سخت می‌شود. دلیل این سختی، یکی کمی تعداد دست‌ساخته‌های مناسب برای مطالعه، پراکندگی آنها در فواصل بسیار زیاد و مشکل تفکیک این اشیاء از اشیاء طبیعی موجود در طبیعت می‌باشد (Nowell, 2003 p. 11).

نماد برمی‌گردد به نمودار نمایش وظیفه در حافظه که به یک توصیف دقیق از فعالیت‌های ادراکی‌ای که در محوطه رخ داده منجر می‌شود (Saillot, 2002, p. 11).

برخی‌ها مثل پاول ملارز (Paul Mellars, 1996) از به کار بردن لغات دین یا آئین پرهیز می‌کنند و ترجیح می‌دهند از صفت «نمادین» به جای همه اینها و امثال آنها استفاده کند. از نظر او نماد به هر چیزی اعم از شیء، علامت، بیان بصری یا سمعی گفته می‌شود که به چیزی فراتر از خودش اشاره دارد. در باستان‌شناسی،

علامت یا نشانه دارای دو جزء است؛ یکی دال و دیگری مدلول. و عبارت است از یک صوت قابل شنیدن یا یک نگاره صوتی که به یک مفهوم خاص اشاره دارد (Insoll, 2004, p. 25) (Christopher Tilley, p.185). کشف اشیایی که ظاهراً نشان می‌دهد فرآورده کنش‌ها و فعالیت‌های مشخص، نیت‌مند و سنجیده انسان بوده، این مسئله رادامن می‌زند که آیا این اشیاء در زمان ساخته شدن، خصلت عملی و کاربردی داشته‌اند یا نمادین؟ در باستان‌شناسی پیش از تاریخ، این گرایش وجود دارد که برای اشیاء کهن‌تر مقام نخست را به وجوه کاربردی و عملی بدهند و در مورد نمادین بودن اشیاء، امساک به خرج داده و تنها اشیاء متأخر را واجد چنین خصیصه‌ای می‌دانند. این نگاه جانب‌دارانه بر این فرض استوار است که دست‌ساخته‌های نمادین، حاصل یک توانایی ادراکی تکامل پذیرفته است. اکثر باستان‌شناسان، راغب نیستند این قابلیت را برای مراحل اولیه تکامل انسان قائل شوند. یکی دیگر از دلایل چنین گرایشی، ساده بودن انتساب اشیاء به جنبه‌های عملی و کاربردی است تا به آیین باورها و کنش‌های آئینی و امثال آن که البته خطر تبدیل کیفیت‌های ذهنی به شاخص‌های ظاهری و فیزیکی اشیاء برای طبقه‌بندی، همیشه در کمین است، هرچند با توجه به اطلاعات دیرین انسان‌شناسی که از انسان گونه‌هایی نظیر هومو هابیلیس (انسان توانا)، هومو اریکتوس (انسان راست قامت) و حتی هوموساپینس (انسان هوشمند) در دست است، مشکل بتوان برای این نیاکان مستقیم بشر امروزی توانایی‌های ادراکی پیچیده‌ای قائل شد و هر آنچه از بقایای فرهنگ مادی مرتبط با این انسان گونه‌ها در دست است مبین کاربردی بودن یا دقیق‌تر بگوییم، منفعتی بودن این دست ساخته است. در نتیجه برغم باور مبنی بر جانب‌دارانه بودن این گونه نظریات، منطقی‌تر این است که توانایی‌های بالای ادراکی را متعلق به اجداد بلافصل انسان امروز، یعنی هومو ساپینس ساپینس (انسان هوشمند هوشمند)، به ویژه ۱۰ الی ۱۵ هزار سال اخیر بدانیم و نه پیش از آن. از دلایل دیگر گرایش به چنین نظری، ساده بودن انتساب دست ساخته‌های باستان‌شناختی به جنبه‌های عملی و کاربردی است تا به آیین، اعتقادات و امثال آن که البته خطر تبدیل کیفیت‌های ذهنی به شاخص‌های ظاهری و فیزیکی اشیاء جهت طبقه‌بندی باز همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. هشدار فوق طبعاً درباره مقطع زمانی یاد شده در بالا حائز اهمیت بسیار است لیکن درباره مقاطع زمانی پیش از آن، متغی می‌شود (Insoll, 2004, p.25-26).

پیشرفته‌های امروزه در زمینه بازنمایی‌های ادراکی و دریافتی انسانهای اولیه، دیدگاه تفسیری فوق را زیر سؤال می‌برد، طی دو دهه اخیر، داده‌ها (مثل دست ساخته‌هایی که احتمالاً مرتبط با امور تزئینی یا تدفینی بوده‌اند) باعث شده تا قدرت ظهور رفتار نمادین در انسان را بالاتر ببرند و حتی این پیشنهاد مطرح شود که ابزارها و نمادها همراه و همزمان با هم تکامل یافته‌اند لیکن به طور کلی این موضوع همچنان به عنوان یک معضل جدی مطرح است؛ باید پرسید: چه شاخصه‌های مشاهده پذیری در دست ساخته‌ها می‌بایست وجود داشته باشد تا بتوان آنها را با اطمینان به رفتار نمادین منسوب دانست؟

فرایندهای ذهنی که سراز خلق و کاربرد نمادها برمی‌کشند، عمدتاً بصری هستند. این نوع ارتباط اجتماعی، شکل غیرزبانی دارد و زبانی کردن آن کمکی به فهم معنا نمی‌کند. نمادی که شکل زبانی به خود بگیرد، دیگر نماد نیست (Czerwinski, 1973, 1929).

تنظیم و تفکیک معنای نمادین به صورت زبان، نماد را به منطق گونه‌های زبانی ترجمه می‌کند. در این روند، بیشتر معنای اصلی نماد از میان می‌رود. این بدان معناست که پرس و جو از افرادی که خود با ارتباط نمادین سرو کار دارند، کمکی به مطالعه معنای نمادهای مادی نمی‌کند. معنای پنهانی نماد، اغلب ممکن است

بخشی از معانی فرهنگی عامه مردم باشد.

بحث معنابخشی به نمادها، اعمال و آیین‌ها را از دو دیدگاه یا از دو زاویه دیگر نیز می‌توان دامن زد؛ منظری که اصطلاحاً یکی امیک (Emic) یا درون‌نگر و دیگری اتیک (Etic) یا برون‌نگر اطلاق شده است. هر چند ترجمه برون‌نگر و درون‌نگر به فارسی چندان دقیق نیست با این همه از آن در گفتار حاضر استفاده می‌کنیم:

الف - منظر امیک (Emic) یا درون‌نگر: مراد از دیدگاه درون‌نگر یا امیک آن است که سعی کنیم تا از نیت‌ها و قصدها و انگیزه‌ها و اندیشه‌های عاملان و فاعلانی که خود در پدید آوردن نمادها و شکل دادن و انجام اعمال و افعال و آیین‌هایشان دخیل و مؤثر هستند و اینکه چه توضیحی برای انجام چنین اعمالی دارند؟ آگاهی یابیم، هرچند که یک پژوهشگر به هر میزان که در مشاهدات و مطالعات خود دقیق باشد هیچ‌گاه نمی‌تواند موفق به کشف کامل دیدگاه‌ها و نظرات خالقان و سازندگان و عاملان و فاعلان چنین رفتارها و کنش‌ها و اعمال و آیین‌هایی بشود؛ حتی اگر این افراد، بخشی از جوامع اولیه معاصر باشند که تماس با آنها به وساطت و از طریق گفتمان‌های زنده نیز امکان‌پذیر است. وقتی این عاملان و فاعلان و رفتارها و کنش‌های زنده و جاری و فعال را با عاملان و فاعلان مرده و مدفون و کنش‌ها و رفتارهای مفقود و خاموش گذشته مقایسه می‌کنیم ناکامی‌های تجربی و معرفتی باستان‌شناسان در دسترسی به کنش‌های ادراکی و ذهنی جامعه‌ها و جمعیت‌های گذشته، بیش از پیش آشکار می‌شود. بنابراین دیدگاه درون‌نگر امیک و کاربست آن نیز در باستان‌شناسی با محدودیت‌ها و تنگناهای بسیار روبروست.

ب - منظر اتیک (Etic) یا برون‌نگر: مراد از منظر برون‌نگر آن است که پژوهشگر با پرسش‌ها و فرضیه‌ها و برنامه‌ها و هدف‌های از پیش مشخص به شکار موضوعات مورد مطالعه خود برود. این دیدگاه، امروز در باستان‌شناسی چندان ناشناخته نیست. بدون استفاده از اصطلاح اتیک، باستان‌شناسان اساساً با حجم عظیمی از پرسش‌های خرد و کلان یا فرضیه‌های ریز و درشت به شکار داده‌ها رفته‌اند.

یکی از روش‌های برخورد با مسائل نماد شناسی در مورد بقایای فرامیشتی، به خصوص تصاویر و نقوش و تفکیک آن‌ها از نظر ظاهری است. مثلاً آیا شیء یا نقش مورد نظر طبیعت‌گرایانه است یا نه؛ نمادین است یا نه؛ مستقیم است یا منحنی؛ انسان است یا حیوان یا گیاه، منفرد است یا مرکب و امثال آن. در این زمینه مادامی که به یک تعمیم قابل قبول دست نیافته‌ایم بهتر است به شکل استقرایی عمل کنیم و هنگامی که به یک پایگاه نظری دست می‌یابیم، امکان استفاده از قیاس استنتاجی را نیز داریم. البته لازم به ذکر است که بقایای فرامیشتی را زمانی می‌توان در زمره موضوعات نمادشناسی نیز قرار داد که در میان آنها قواعد منظمی که مؤید حضور ساختارها و سازوکارهایی که شامل سامانه‌های ادراکی هستند، در غیر این صورت نمی‌توان آنها را در مجموعه نمادها مورد مطالعه قرار داد.

از جمله وظایف مهم ما در زمینه نمادپژوهی در باستان‌شناسی، دقت در تعریف خود صفت «نمادین» است. همان‌گونه که یادآور شدیم در باستان‌شناسی صفت نمادین را به هر چیزی که ظاهراً جنبه غیرمنفعتی داشته، اطلاق کرده‌اند. همچنین به دست‌ساخته‌هایی که در آنها یک «پیوند اختیاری میان علامت و مرجع آن» وجود دارد، نمادین می‌گویند. در مورد اخیر، ممکن است برخی‌ها بگویند که پیکرکهای واقع‌گرایانه، شمایل هستند نه نماد؛ در این میان، کسانی هم مثل بایرز (Byers 1994) می‌گویند همه دست‌ساخته‌ها نمادین هستند. (Nowell, 2003, p. 13).

نماد، مصداق عینی یا تصویری است که با مصداق دیگر در یک رابطه مبتنی بر شباهت قرار گرفته باشد.

از این لحاظ، نماد، دارای یک رابطه دوسویه است و در جریان این ارتباط متقابل است که نماد، زائیده می‌شود. تردیدی نیست که این تعریف، تعریف مبتنی بر شباهت میان دال و مدلول در تقسیم‌بندی پیرس است، یعنی نشانه‌های شمایی را به خاطر می‌آورد؛ در نشانه‌های شمایی پیرس نیز بین دال و مدلول شباهت وجود دارد؛ پس چه چیزی این دو نوع شباهت را از همدیگر متمایز می‌کند؟

در نشانه‌های شمایی، دال از نظر شباهت، همان مدلول است و میان این دو، شباهت مطلق برقرار است. در نشانه‌های شمایی، تصویر شما آئینه خود شماست. تصویر چهل‌ستون خود چهل‌ستون را بی‌کم و کاست باز می‌نمایاند و میان تصویر و مصداق، این همانی کامل برقرار است و همین این همانی، میان تصویر و مصداق است که این توهم را به وجود می‌آورد که نشانه شمایی همان نماد است اما میان دو حد نماد، این همانی کامل برقرار نیست و میان دو قطب نماد، یعنی دال و مدلول آن نه تنها این همانی بلکه غیریت برقرار است و راز تأویل‌پذیری آن نیز در همین است.

به گفته لالاند، نماد، نشانه عینی است که با وسایل طبیعی، چیزی غایب یا غیرقابل مشاهده را مجسم می‌کند. به زعم یونگ، نماد، بهترین تصویر ممکن برای تجسم چیزی است که نسبتاً ناشناخته است و نمی‌توان آن را به شیوه‌ای روشن نشان داد. نماد فی‌نفسه خود تصویر است و من حیث تصویر، سرچشمه مفاهیم و اندیشه‌هاست بدین‌گونه قلمرو نماد سراسر دنیای غیر محسوس؛ ناخودآگاهی ماوراءالطبیعه، یعنی سراپرده غیب و اسرار است و چنانچه می‌دانیم چیزهای تجسم‌ناپذیر و غیرقابل مشاهده چون روح، نفس و قداست و جز آن، موضوع ماوراءالطبیعه و هنر و دین و مذهب و سحر و جادو است که همه به زبان رمز افاده معنی می‌کنند؛ سپس نماد، تصویری است رساننده معانی سری و رمزی (مهرگان، ۱۳۸۵، صص ۴-۱۴۳).

نمادگرایی «در انسان شناسی، به تمام رفتارهایی اطلاق می‌شود که توسط جهان‌بینی‌ها، ارزش‌ها و اعتقادات مشخص می‌شود تا شاخصه‌های خالص کارکردی (Robb, 1998).

سگال (1994) segal باستان‌شناسی را این گونه می‌بیند که رشته‌ای است که ریشه در ادراک دارد. اشیاء مادی یا نسبت‌های میان اشیاء مادی فقط هنگامی حکم داده‌های باستان‌شناختی را دارند که نشان دهند در وضعیتی یا موقعیت‌های معمول خود، حاصل مستقیم یا غیر مستقیم رفتار هوشمندانه هستند. سگال، سپس فهرستی از مفاهیم مفید در تشخیص ادراک در شواهد باستان‌شناختی را بر می‌شمارد که عبارتند از:

۱- دریافت بصری شامل گونه‌بندی

۲- قصد (یا نیت)

۳- حافظه و تقویت حافظه از طریق انباشت نمادین

۴- یادگیری و تصمیم‌گیری

۵- استدلال و مهارت (Nowell, 2003, p. 14)

این دیدگاه سگال و فهرستی که ارائه می‌دهد، صریحاً بر یک روش‌شناسی مبتنی بر دیدگاه واقع‌گرایانه نسبت به داده‌های باستان‌شناختی است و تلویحاً آنگونه روش‌شناسی را توصیه می‌کند که بتوان به وساطت آن، گذشته را بازسازی کرد. البته سگال، مسئله تقلید را نادیده گرفته؛ عاملی که شاید باعث خلق بخش قابل توجهی از دست ساخته‌های باستان‌شناختی است. هر چند می‌توان تقلید را زیر مجموعه‌ای از «نیت» قرار داد، ولی آشکار است که میان «نیت برای تقلید» و «نیت برای انجام یک عمل جدید» تفاوت وجود دارد. این نکته به ویژه در مباحث مربوط به تحلیل کیفیت گسترش سبکها و فرهنگها، ابداع، استقلال یا انزوای فرهنگی

جوامع مجاور هم و ... اهمّیت دارد.

منطقی است تصوّر کنیم که در گذشته‌های کمابیش دور، جوامعی می‌زیستند که فاقد هزاران نمادی بودند که زندگی امروزی ما را فرا گرفته‌اند. چنین تحوّل‌ی آیا حاصل یک تغییر زیست‌شناختی و ظهور یک گونه‌ جدید از انسان است یا حاصل‌نمایی از یک فرایند طولانی؟ ... (Errico, 2003, p. 7).

نتیجه‌گیری:

همه کنشها، فعالیتها و رفتارهای انسانها، چه مردمان اکنون و چه گذشته، تنها و تنها بخشی از نیات و ذهنیات آنها را در دست ساخته‌هایشان از منظر باستان‌شناختی باز نموده و بیان می‌کند. بخش مادی این فعالیتها اغلب و یا حتّی همیشه محصولات و فرآورده‌هایی را شامل می‌شوند که محمل ویژگی‌هایی چونان سبک، بُعد، رنگ، شکل، نماد، ظرافت یا زمختی و غیره هستند. این مواد و آثار فرهنگی برای هدفی خاص به وجود آمده‌اند و نقش مهمّی نیز در نمایش چگونگی ارتباطات اجتماعی دارند. مضاف بر این، آنها صرفاً یک انعکاس ساده از چگونگی ساختار اجتماعی نبوده و نمی‌توانند بی‌ارتباط با ساختار فرهنگی و ادراکی پدید آورندگانشان باشند (Gamble, 2000). اصولاً اصالت، عظمت و پیشرفت یک قوم و فرهنگ در هنر آنها جلوه می‌کند، حال اگر نتوان از این طریق به عقاید سازندگان آنها پی‌برد، صرفاً جنبه زیبایی‌شناختی پیدا می‌کند. با اتّخاذ شیوه‌های منطقی و قابل انعطاف می‌توان به واسطه این ویژگیها و نیز داده‌های دیگری چونان مقوله زمان، مکان، بافت و توزیع شیء تنها به بخش ناچیزی از اندیشه‌ها و باورهای گذشتگان به صد گمان و احتمال پی‌برد. نماد و سبک از جمله ابزارهایی هستند که باستان‌شناسان می‌توانند با تکیه بر مطالعات میان رشته‌ای، آنها را به خدمت فراخوانند تا دست کم به بخش ناچیزی از سامانه‌های ادراکی گذشته دست یابند. از آنجا که هر رفتاری که نمود آن در بقایای باستان‌شناختی دیده می‌شود ماحصل تصمیم‌گیری انسان بوده، به احتمال زیاد، اکثر نقوش ایجاد شده مثلاً روی ظروف سفالی یا بقایای فرامعیشتی احتمالاً دارای معانی ویژه و به منظور انتقال پیام خاصی بوده است. شاید هنرمند دوران باستان سعی داشته از این طریق اندیشه‌ها، باورها و سنت‌های خود را باز گفته و بیان کند. بالاترین لذّت از این هنرها زمانی است که با مطالعه آنها، یعنی داده‌ها و شواهد مادی به جامانده، بتوان دست به تفسیر، تقریر، معناکاو، رمزگشایی و بازآفرینی آنها هر چند مفهومی، ذهنی و مجازی زد.

منابع:

- ۱- آروین، مهرگان؛ دیالکتیک نمادها، انتشارات نشر فردا، اصفهان، ۱۳۸۵.
- 2- Bhattacharya. D; 1989 Terracota Worship in Fringe Bengal. Hodder (ed) Meanings of things. London Unwin Hyman
- 3- Botscharow. L.J; 1989. Sites as tents: An Exploration of Mousterian Traces. Hodder (ed) Meanings of things. London Unwin Hyman
- 4- Bouissac. P; 2003. Criteria of Symbolicity. Intrinsic and Extrinsic, Formal properties of artefacts In: A Round Paper Presented at the 9th Annual Meeting of the European Archaeology Association
- 5- Chase, Philips; 2003. Symbolism and tool style. In: A Round Paper Presented at the 9th Annual Meeting of the European Archaeology Association
- 6- Chazan. M; 2003. Gordon Childe Among the "Vulgar Cognitive". In: A Round Paper Presented at the 9th Annual Meeting of the European Archaeology Association).
- 7- Christen, Lisbeth. B & D Warburton; 2003. Symbol for Them / Symbol for Us, In: A Round Paper Presented at the 9th Annual Meeting of the European Archaeology Association).
- 8- Davis. W; 1989. Towards an Archaeology of Thought. Hodder (ed) Meanings of things. London Unwin Hyman
- 9- Donald. M; 1991. Origin of the modern mind: three Stage in the Evollution of Culture and Cognition. Cambridge University Press.
- 10- Errico. F; 2003. Criteria of Smbolicity and the Archaeology of Symbolism. How to Fill the Gap, In: A Round Paper Presented at the 9th Annual Meeting of the European Archaeology Association)
- 11- Fletcher. R; 1972. The message of material behaviour: A preliminary discussion of non verbal meaning, Hodder (ed) Meanings of things. London Unwin Hyman
- 12- Gamble. C; 2001. Archaeology: The Basics. Routledge
- 13- Gardner. H.; 1997. Thinking about Thinking. Thames and Hudson. London and New York
- 14- Hodder. I; 1989. the meaning of Things: Material Culture and Symbolic Expression. One world Archaeology, London, Unwin Hyman
- 15- Insoll. T; 2004. Archaeology, Ritual, Religion, Routledge London & New York
- 16- Kassam. A & Gemetchu Megersa; 1989. Iron and Beads: male and Female symbols of Creation. A Study of Ornament Among Booran Oyomo (East Africa)
- 17- Kobylinski. Z; 1989. Ethno-Archaeological Cognition and Cognitive Ethno-Archaeology. Hodder (ed) Meanings of things. London Unwin Hyman
- 18- Layton. R; 1989b. The Political use of Australlian Aboriginal Body Painting and its Archaeological implication. Hodder (ed) Meanings of things. London Unwin Hyman
- 19- Lewis. D & Williams & David Pearce; 2005. Inside the Neolithic mind. Thames & Hudson: London and New York
- 20- Melas. M; 2001. Etics, Emics, and Empathy in Archaeological theory
- 21- Mithen. S; 1996. The prehistory of mind: A search of art, religion and science. Thames & Hudson. London,
- _____, 1998. The Supernatural Being of Prehistory and the External Storage of Religios Ideas; 22- In Renfrew & Scarre (eds), Cognition and material Culture the Archaeology of symbolic Storage
- 23- _____, 1999. Symbolism and the Supernatural; In Dumbar, Knight, & power (eds), The Evolution of Culture an interdisciplinary Review
- 24- Nowell. A; 2003. Beyond the Microscope. Recognizing Symboling in the Archaeology Records In: A Round Paper Presented at the 9th Annual Meeting of the European Archaeology Association).
- 25- Nicholas. D & Carol Kramer; 2001. Ethno-archaeology in Action. Cambridge University Press
- 26- Renfrew, C; 1982. Towards an Archaeology of mind; Cambridge University Press: Cambridge and New York.
- 27- Renfrew & P. Bahn; 1991. Archaeology, Theories, Methods and practice. London Tames and Hudson
- 28- Renfrew, C & Zubrow E.B.W. (eds); 1994. The Ancient Mind: Elements of Cognitive Archaeology. Cambridge University Press. Cambridge and New York.
- 29- Robb. J; 1998. The Archaeology of Symbols. Annual Journal of Archaeology, Vol 27 Southampton, UK
- 30- Saillot, I; 2002. new Cognitive Data for Palaeolithic Men: When Psychology Meets Archaeology?
- 31- Segal. E; 1994. Archaeology and Cognitive Science; In Renfrew and Zubrow (eds), The Ancient mind: Cambridge University Press
- 32- Shanks, M & C. Tilley; 1987. Social Theory and Archaeology. Cambridge Polity Press
- 33- Spiller. F; 2003. Task Analysis Through Cognitive Archaeology. The Hand Book Task Analysis for HCI, EDS. Laurence Eylbaum Associates, D diaper and N. Stanton (eds), In Press Sep, 2003
- 34- Vianello. A; 2005. Rituals as Language, The Archaeological Evidence. University of Sheffield
- 35- Watkins. T; 1998. Mems, Memplexes and the emergence of religion in the Neolithic.
- 26- Wiessney. P; 1989. Between the Individual and Society. Hodder (ed) Meanings of things. London Unwin Hyman
- 37- Wynn, T. ; 1989. The evolution of spatial competence. Illinois studies in Anthropology, Vol 17, Urbana University of Illinois Press.
- 39- Vianello. A; 2005. Rituals as Language, The Archaeological Evidence. University of Sheffield